

ہکتور ہانری مالو

بی خانمان

ترجمہ انوشہ رستگاری

ویراستار: ہمایون جوانمردی



ISBN: 978-9953-7456-16-2

فهرست

۵	پیشگفتار مترجم
۹	در روستا
۱۶	پدر
۲۵	گروه سنیور ویتالیس
۳۴	خانهٔ انس
۴۰	در راه
۴۶	نخستین نمایش
۵۵	من خواندن می آموزم
۶۱	در کوه و دشت ها
۶۹	محاكمه
۷۷	خانهٔ شناور
۹۴	نخستین دوست من
۱۰۲	سر راهی
۱۰۹	برف و گرگ
۱۲۲	میمون
۱۳۱	پاریس
۱۳۵	گارفلی
۱۴۸	معدن سنگ
۱۵۵	لوئیز

۱۶۳	خانواده باغبان
۱۶۶	جدایی
۱۷۳	قدم به پیش
۱۸۷	آموزش موسیقی
۱۹۴	گاو
۲۰۸	مامابابرین
۲۱۹	خانواده قدیم و جدید
۲۳۱	جستجو
۲۴۳	خانواده دریسکال
۲۵۲	پدر و مادر
۲۶۲	کاپی - دزد
۲۶۸	جیمز میلیگان
۲۷۷	عید پاک
۲۹۶	بوب
۳۰۳	قو
۳۰۹	سرانجام پیدا کردیم
۳۱۷	در خانواده

پیشگفتار مترجم

هکتور مالو در سال ۱۸۳۰ در نرماندی فرانسه دیده به جهان گشود و در شهر روان به تحصیل پرداخت و سپس به پاریس رفت و در رشته‌ی حقوق به تحصیلات خود ادامه داد. در همان ایام تحصیل در دانشگاه، در روزنامه‌ها هم به نوشتن مقاله‌های تربیتی می‌پرداخت.

نخستین رمان او دلدادگان نام دارد که آنرا در سال ۱۸۶۱ منتشر کرد و بسیار موفق بود. وی به دنبال آن دو کتاب دیگر هم به نام همسران و فرزندان منتشر کرد. مالو در میان سال‌های ۱۸۵۹ تا ۱۸۶۹ یعنی در مدت ده سال در حدود ۷۰ رمان نوشت و آن‌ها را منتشر کرد. اما معروفترین اثر او رمان «با خانمان» است که به دریافت جایزه آکادمی فرانسه نایل آمد. این کتاب بسیار تأثیرگذار بود و همچنان هم تازگی و طراوت خود را در سراسر جهان حفظ کرده است.

سبک هکتور مالو در داستان‌سرایی بسیار صادقانه و دلپذیر است و آثارش پیوسته مورد توجه جوانان و نوجوانان می‌باشد و مسائل تربیتی و اخلاقی را همانند یک روانپزشک تجزیه و تحلیل می‌کند. وی در عرصه‌ی ادبیات کودکان و نوجوانان هم طراز نویسندگان بزرگ و نام‌آوری چون ژول ورن و کتس دوسگور است.

کتاب ارزشمند بی خانمان وی به اکثر زبان‌های زنده دنیا ترجمه شده و لطافت و جذابیت آن در خوانندگان خود اثری شگرف پدید می‌آورد. هکتور مالو سرانجام در سال ۱۹۰۷ دیده از جهان فرو بست و هر چند که حضور جسمی اش از نگاه چشمان محو گردید، اما حضور معنویش با وجود کتاب شیرین «بی خانمان» جاویدان مانده است.

پیشکش به لوسی مالو

فرزند عزیزم:

در هنگامی که به نگارش این کتاب سرگرم بودم به تو فکر می‌کردم و نام تو پیوسته بر زبانم بود. با خود می‌گفتم: آیا لوسی این کتاب را خواهد خواند؟ آیا او آن را دوست خواهد داشت؟ بله، لوسی در همه جا و در هر لحظه ذکر زبانم بود...

پس، چه خوب، همانطور که نام تو زینت بخش صفحات این کتاب شده، سرلوحه این کتاب هم قرار گیرد. هر چند که سرنوشت این صفحات نامعلوم است، اما اندیشه اینکه تو این را خواهی خواند و به تو اهداء شده، نشاطی در من پدید آورده که با تمام شادی‌ها و آرزوهای برابری می‌کند و به چه چیزی بهتر از این، می‌توان امید داشت.

هکتور مالو

در آن زمان که من در آنجا بودم، دیدم که او در آنجا بود و من در آنجا بودم. او در آنجا بود و من در آنجا بودم. او در آنجا بود و من در آنجا بودم.

پایان رسیده ها در ششماه

در این رسیده ها، من در آنجا بودم و او در آنجا بود. او در آنجا بود و من در آنجا بودم. او در آنجا بود و من در آنجا بودم.

در آن زمان که من در آنجا بودم، دیدم که او در آنجا بود و من در آنجا بودم. او در آنجا بود و من در آنجا بودم. او در آنجا بود و من در آنجا بودم.

فصل اول

در روستا

من سرراهی هستم. ولی تا سن هشت سالگی گمان می کردم که من هم مانند سایر کودکان با مادرم زندگی می کنم، زیرا هرگاه گریه می کردم زنی به سمت من می آمد و به طوری مشفقانه مرا در آغوش می گرفت و نوازشم می کرد که در همان لحظه اشک در دیدگانم خشک می شد. هنگامی که در بستر خواب می رفتم همین زن نزد من می آمد و مرا می بوسید و وقتی که گردباد زمستان پنجره های کلبه ما را از برگ می پوشانید با دست های خود پاهای مرا گرم می کرد و آوازی را که هنوز آهنگ و چند کلمه آن را به خاطر دارم برای من می خواند. در حینی که من مشغول چرانیدن گاومان بودم اگر باران شروع می شد این زن به دنبال من می آمد و با دامان پشمین خود سر و شانه هایم را می پوشانید و به منزل می برد و چنانچه با یکی از رفقایم نزاع می کردم مرا مجبور می کرد که حزن و اندوهم را برایش شرح دهم و همواره الفاظ و کلماتی به کار می برد که آرام بخش و تسلی دهنده من بود. پس بر حسب گفتار و طرز نگاه کردن و ملاحظت و توییح های محبت آمیزش فکر می کردم که این زن مادر من است.